

# برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی لوح رئیس و لوح فؤاد\*

سیامک ذیحی مقدم

قرن اول ظهور بدیع از نظر انقلاباتی که سلطنت‌های عالم را دستخوش خویش قرار داده و به سقوط و اضمحلال آنها منجر شده در ادوار تاریخ بشر کم‌سابقه است. به فرموده حضرت ولی امرالله آغاز این جریان ویرانگر به زمانی باز می‌گردد که نخستین سوره از کتاب قیوم الاسماء از قلم حضرت اعلی نازل شد. سپس در پی صدور سوره ملوک و الواح سلاطین از قلم جمال اقدس ابهی، این جریان در سال ۱۸۷۰ میلادی از مرحله کمون خارج شده و علائم آن در عالم پدیدار گردید و متعاقباً در عهد میثاق و سال‌های اولیه عصر تکوین دور بهائی بر شدت و سرعت آن افزوده گشت.<sup>۱</sup> در یکی از الواح مبارکه این پیشگویی عظیم از قلم اعلی نازل: «عزت از دو طایفه اخذ شد، از ملوک و علماء.»<sup>۲</sup> مطابق بیان حضرت ولی امرالله ملوک و علماء به عنوان طبقاتی که بر سرنوشت اکثریت اهل عالم حاکم بوده، زمام اختیار مردمان را در دست داشتند بیش از دیگران طرف خطاب مستقیم حضرت باب و حضرت بهاءالله قرار گرفته و نیز مسؤولیت اصلی مصائب وارده بر دو مظهر امرالله و پیروان آنها بر دوش‌های ایشان سنگینی می‌نماید. بلایاتی که از آغاز دور بدیع دامنگیر پادشاهان و پیشوایان مذهبی جهان گردیده مجازات الهی در قبال ظلم و غفلتی است که از این دو گروه به ظهور رسیده است.<sup>۳</sup>

گذشته از الواح مخصوصه‌ای که در آنها پادشاهان عالم، چه به طور جمعی و چه فردی، مستقیماً طرف خطاب قرار گرفته‌اند، برخی الواح دیگر نیز حاوی خطابات و یا اشاراتی به سلاطین، وزراء و نمایندگان سیاسی دول بوده و از این نظر حائز اهمیت است. از این میان لوح رئیس (به فارسی) و لوح فؤاد شایان توجه مخصوص است. اهمیت دو لوح رئیس و فؤاد در درجه نخست به جهت اشتغال آنها بر وعود خطیره‌ای است که از قلم اعلی در باره مملکت عثمانی نازل گردیده است. علاوه بر این دو لوح، پیشگویی‌های مندرج در لوح رئیس عربی و لوح برهان و اندازات شدیدة نازل در کتاب اقدس خطاب به

استانبول نیز به مقدرات آتی مملکت عثمانی ناظر است.<sup>۴</sup> در خصوص پیشگویی‌های نازله در لوح فؤاد و دیگر الواح مبارکه در لوحی به امضای خادم آمده:

«در این ظهور اعظم مشاهده شده آنچه که از برای نفسی مجال شک و ریب نبوده و نیست، مگر نفوسی که به اعتساف قیام نمایند و به ظلم بحت بات تکلم کنند. و آنچه در امورات بعد که از قبل در الواح الهی نازل شده به تصریح تمام بوده من غیر تلویح. اگر نفسی در لوح فؤاد و رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیر و مبہوت می‌شود، حرف به حرف ظاهر شده.»<sup>۵</sup>

هدف اصلی در این مقاله نگاهی است به مضامین دو لوح رئیس و فؤاد. همچنین به اقتضا سابقه تاریخی نزول این دو لوح مبارک و شرح حال عالی پاشا (رئیس) و فؤاد پاشا بررسی خواهد شد. پس از آن راجع به میرزا مهدی رشتی که نام وی در لوح فؤاد ذکر شده مطالبی خواهد آمد. در خاتمه شرح مختصری راجع به حوادث و انقلابات عثمانی درج خواهد شد.

## لوح رئیس

مخاطب لوح رئیس عالی پاشا است.<sup>۶</sup> وی در مقام صدر اعظم دولت عثمانی با فؤاد پاشا وزیر امور خارجه وقت این دولت در تبعید حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه و همراهان از ادرنه به عکاء همکاری نموده بود. البته اقدام دولت ایران و در رأس آن ناصرالدین شاه، از طریق حاجی میرزا حسین خان، وزیر مختار این دولت مقیم استانبول، در تصمیم دولت عثمانی نقش اصلی داشته و اقدامات میرزا یحیی ازل هم در این قضیه مؤثر بوده است.<sup>۷</sup> در اینکه دولت ایران در تبعید حضرت بهاء‌الله به عکاء مشارکت داشته تردیدی نیست، و قلم اعلی از جمله در لوح شیخ به این مسأله شهادت داده، اما دولت عثمانی منکر آن بوده است.<sup>۸</sup>

دو عنوان "سوره رئیس" و "لوح رئیس" در آثار قلم اعلی آمده و در بسیاری موارد از متن الواح مبارکه روشن است که از "سوره رئیس" لوح رئیس عربی منظور شده، اما از عنوان "لوح رئیس" لزوماً لوح رئیس فارسی مراد نشده است. کلمه "رئیس" در سوره رئیس به عربی در مورد مخاطب آن یعنی عالی پاشا به کار رفته، ولی در لوح رئیس فارسی نیامده است. ضمناً عنوان "رئیس" و ترکیبات آن در الواح مبارکه بر افراد دیگری چون ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز هم اطلاق شده است.<sup>۹</sup> حضرت عبدالبهاء در پاسخ به یکی از یاران که از کلمه "رئیس" در سوره رئیس سؤال نموده بود می‌فرماید: «سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید. این رئیس عالی پاشاست که سبب نقل از عراق به حدود ایفلاق و از آن جا به سجن عکاء شد.»<sup>۱۰</sup> همچنان که در بیان مبارک آمده عالی پاشا در تبعید هیکل مبارک و همراهان از بغداد به استانبول و سپس ادرنه هم مدخلیت داشته است.

عالی‌پاشا در سال ۱۸۶۳ که حضرت بهاء‌الله از بغداد به استانبول و از آن جا پس از گذشت چهار ماه به ادرنه سرگون شدند وزیر خارجه عثمانی بود. صدر اعظم عثمانی در اواخر دوره بغداد (تا ۲ ژانویه ۱۸۶۳) فؤاد پاشا بود و نام این هر دو در نامه‌ای که میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه ایران به میرزا حسین خان در استانبول نوشته آمده است.<sup>۱۱</sup> عالی پاشا بنا به اظهار خود برای حضرت بهاء‌الله احترام فراوانی قائل بوده ولی آئین حضرتشان را از نظر سیاسی قابل قبول نمی‌دانسته زیرا به تصوّر وی، دیانت حضرت بهاء‌الله سلطنت را تنها حقّ امام می‌شمرده است.<sup>۱۲</sup>

متن لوح رئیس نشان می‌دهد که لوح مزبور در قشله نظام و هنگامی که اکثر همراهان بیمار بوده‌اند نازل شده است. از جمله می‌فرماید: «چندیست که می‌گذرد و کلّ در قشله محبوس.»<sup>۱۳</sup> و نیز می‌فرماید: «و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند.»<sup>۱۴</sup> تاریخ دقیق نزول این لوح معلوم نیست.

حضرت ولیّ امرالله در عبارتی کوتاه مقصد از خطابات قلم اعلی در ارض سرّ و سال‌های اوّل دوره عکّا و عصاره و محتوای آنها را چنین بیان می‌فرمایند: «نصیحت و عتاب و انذار و کشف اسرار و بیان حقایق و اقامه دلائل و اتمام حجّت.»<sup>۱۵</sup> این همه در مورد لوح رئیس نیز مصداق دارد. این لوح حاوی مطالب و مواضع مختلفی است که اهمّ آنها عبارتند از: عتاب و نصیحت به عالی پاشا؛ ذکر مظالم وارده بر احباب از هنگام خروج از ادرنه تا زمان نزول لوح رئیس؛ انذار از حدوث انقلاب در ممالک عثمانی؛ و ذکر برخی بلایائی که از قبل بر عثمانیان نازل شده است.

حضرت بهاء‌الله در ابتدای لوح با عبارت «ای نفسی که خود را اعلی النّاس دیده و غلام الهی را که چشم ملاً اعلی به او روشن و منیر است ادنی العباد شمرده‌ای» عالی پاشا را مورد عتاب قرار داده و در همان آغاز با بیان «فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم» از مآل پروبال او اخبار می‌فرماید.<sup>۱۶</sup>

سپس به شرح مظالم وارده پرداخته، پس از ذکر اینکه همواره امثال عالی پاشا مظاهر الهی را اهل فساد دانسته‌اند، وی را به خاطر مجازات نساء و اطفال توبیخ نموده و بعد به تأکید می‌فرماید که «البته ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود.»<sup>۱۷</sup> پس از آن تاراج اموال اصحاب را در ادرنه که علی رغم بی‌گناهی ایشان صورت گرفته بود ذکر نموده و به سختی‌های وارده در اوّل ورود سجن که از جمله «در شب اوّل جمیع از اکل و شرب ممنوع» شده و حتی آب را از اصحاب دریغ نموده بودند اشاره می‌فرماید.<sup>۱۸</sup> سپس از حاجی جعفر تبریزی که مقارن خروج حضرت بهاء‌الله از ادرنه گلوی خود را به دست خویش بریده بود با عبارت «یکی از اجبای الهی به دست خود خود را فدا نمود» یاد می‌نماید و توضیحاً اضافه می‌فرماید که «توانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید.»<sup>۱۹</sup> یادآوری می‌شود که حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس عربی نیز به عمل حاجی جعفر تبریزی اشاره نموده و می‌فرماید که چنین چیزی در قرون گذشته شنیده نشده، و اینکه خداوند آن را به این ظهور اختصاص داده است.<sup>۲۰</sup>

سپس از تجدید سفینه در عرض راه سه نوبت و مشقت وارده بر اطفال به این سبب یاد نموده، و بعد به تفریق چهار نفر از اجناب و منع ایشان از همراهی حین ورود کشتی به ساحل حیفاء اشاره می‌فرمایند. این چهار نفر یعنی میرزا علی سیاح مراغه‌ای، آقا محمد باقر قهوه‌چی محلّاتی، آقا عبدالغفار اصفهانی، و جناب مشکین قلم به دستور حکومت همراه ازل و عائله وی به قبرس تبعید شدند. از ایشان آقا عبدالغفار همچنان که در لوح مبارک آمده از یأس «خود را در بحر انداخت» اما عوانان او را نجات دادند و به قبرس اعزامش داشتند.<sup>۲۱</sup> نامبرده دو سال بعد از قبرس فرار نمود (۲۹ سپتامبر ۱۸۷۰) و در عکاء ساکن و به شرف لقا فائز شد. میرزا علی سیاح و آقا محمد باقر قهوه‌چی هر دو در قبرس و به فاصله حدود یک سال صعود نمودند (به ترتیب در ۴ اوت ۱۸۷۱ و ۲۲ نوامبر ۱۸۷۲). اما جناب مشکین قلم هجده سال بعد موفق شد با کشتی از قبرس به عکاء رود (شب مابین ۱۴ و ۱۵ سپتامبر ۱۸۸۶) و در بهجی دگر بار به لقای محبوبش واصل شود.<sup>۲۲</sup>

حضرت بهاء‌الله در این موضع از لوح رئیس می‌فرمایند که هنوز ظلم خاتمه نیافته و پس از ذکر این مطلب که در شبانه روز سه گرده نان به زندانیان می‌دهند که احدی قادر به خوردن آن نیست، در اشاره به مظالم وارده می‌فرمایند: «از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت.»<sup>۲۳</sup> و متعاقب آن با این بیان: «سوف یاخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم» از بروز فساد و هرج و مرج و آشوب در بلاد عثمانی اخبار می‌فرمایند.<sup>۲۴</sup> حدوث انقلاب در ممالک عثمانی از پیش در سوره رئیس (لوح رئیس عربی) که پس از خروج از ادرنه در مسیر گالیولی نازل شده بود به تصریح بیان شده و در این مقام در لوح رئیس فارسی مجدداً ذکر شده است، اما به خروج ادرنه از دست سلطان که در سوره رئیس آمده اشاره‌ای موجود نیست. آنچه از انقلابات که از این پس و تا سقوط سلطنت و خلافت در امپراطوری عثمانی روی داد همگی تحقق این وعید و وعود مشابه در معدودی از آثار مبارکه دیگر محسوب تواند شد.

پس از ذکر حدوث انقلاب در دیار عثمانی، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که «این ذکر نه برای آن است که متنبّه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده، ابدأ متنبّه نشده و نخواهید شد،» و اضافه می‌فرمایند: «و نه به جهت آن است که ظلم‌های وارده بر انفس طیبه ذکر شود، چه که این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سیبل حق راضی بل شاگردند.»<sup>۲۵</sup> سپس هیکل مبارک به بلایای نازله بر عثمانیان اشاره نموده و می‌فرمایند:

«چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات ننمودید. یکی احتراق که اکثر مدینه به نار عدل سوخت، چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا به حال نشده معذلک بر غفلتان افزود، و همچنین وبا مسلط شد و متنبّه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود

مقصود از "مدینه" که در عبارت فوق از لوح رئیس آمده شهر استانبول است. عثمانیان همانند اهل یونان از پایتخت خود با عنوان مطلق "شهر" (şehir در ترکی) یاد می نمودند. استانبول در قرن نوزدهم میلادی از سه قسمت مجزا تشکیل می شد: خود شهر استانبول و بخش ایوب واقع در شبه جزیره استانبول در ساحل غربی تنگه بسفر؛ غلظه یا گالاتا در جهت شمال که به وسیله خلیج استانبول از شبه جزیره استانبول جدا می شد؛ و اسکندار واقع در آناتولی در ساحل شرقی تنگه بسفر (ن ک به تصویر ۱). اکثریت جمعیت شهر در استانبول و گالاتا زندگی می کردند. گالاتا بخش "فرنگی" استانبول محسوب می شد و غالب اروپائیان و نیز عثمانیان اروپائی مآب در این بخش مقیم بودند و نیز نمایندگی ها و سفارتخانه های دول خارجی در این قسمت از استانبول قرار داشت.

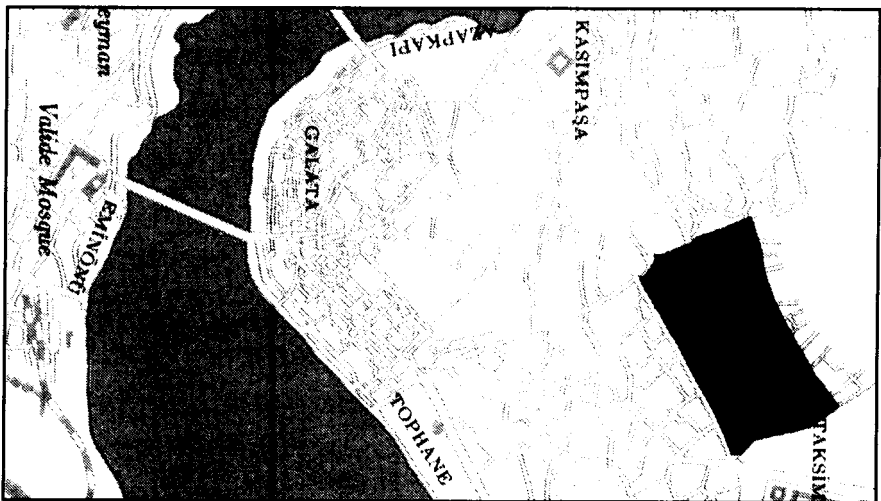
جمعیت استانبول در سال ۱۸۴۴ به حدود ۳۹۱،۰۰۰ نفر می رسید. این رقم در سال ۱۸۵۶ به ۴۳۰،۰۰۰، در ۱۸۷۸ به ۵۴۷،۰۰۰، و در ۱۸۸۶ به ۸۵۲،۰۰۰ افزایش یافت. به عبارت دیگر جمعیت شهر در عرض چهار دهه بیش از دو برابر شده بود.<sup>۲۷</sup> پس از این تاریخ، جمعیت شهر کمابیش تثبیت گردید و تا اوائل قرن بیستم تغییر قابل توجهی صورت نگرفت. جمعیت واقعی شهر البته از این ارقام نیز بیشتر بود چه که در آمار ثبت شده، مردان مجردی که برای کار به طور موقت در استانبول سکونت گزیده و شمار آنها به ده ها هزار نفر می رسید جزو جمعیت شهر محسوب نگردیده بودند.<sup>۲۸</sup> افزایش جمعیت پایتخت عثمانی در درجه اول معلول توجه پناهندگانی بود که در پی جنگ و اغتشاش سیاسی، از دیگر نقاط مملکت عثمانی به استانبول روی می آوردند. پس از جنگ عثمانی و روسیه در ۱۸۷۷-۱۸۷۸ که قسمت هائی از بالکان، آناتولی شرقی و قفقاز از خاک عثمانی جدا گردید بسیاری از مسلمانان این سرزمین ها به عنوان پناهنده ("مهاجر") به استانبول آمدند.<sup>۲۹</sup> همچنین در پی عقد معاهده نامه های تجاری میان دولت عثمانی و دول اروپائی که امتیازاتی را برای تجار خارجی قائل می شد، بسیاری از اروپائیان در این شهر سکنی گزیدند.

مطابق آمار سال ۱۸۸۵ میلادی، تنها ۴۴٪ از اتباع عثمانی ساکن استانبول مسلمان بودند. مابقی عثمانیان ساکن شهر را یونانی ها (۱۷٪)، ارمنیان (۱۷٪)، یهودیان (۵٪)، و دیگر گروه های قومی تشکیل می دادند. قریب ۱۵٪ از جمعیت شهر اتباع دول خارجی بودند که بسیاری از آنها عثمانیان غیر مسلمانی بودند که برای کسب حمایت دولت های خارجی تابعیت خود را تغییر داده بودند.<sup>۳۰</sup>

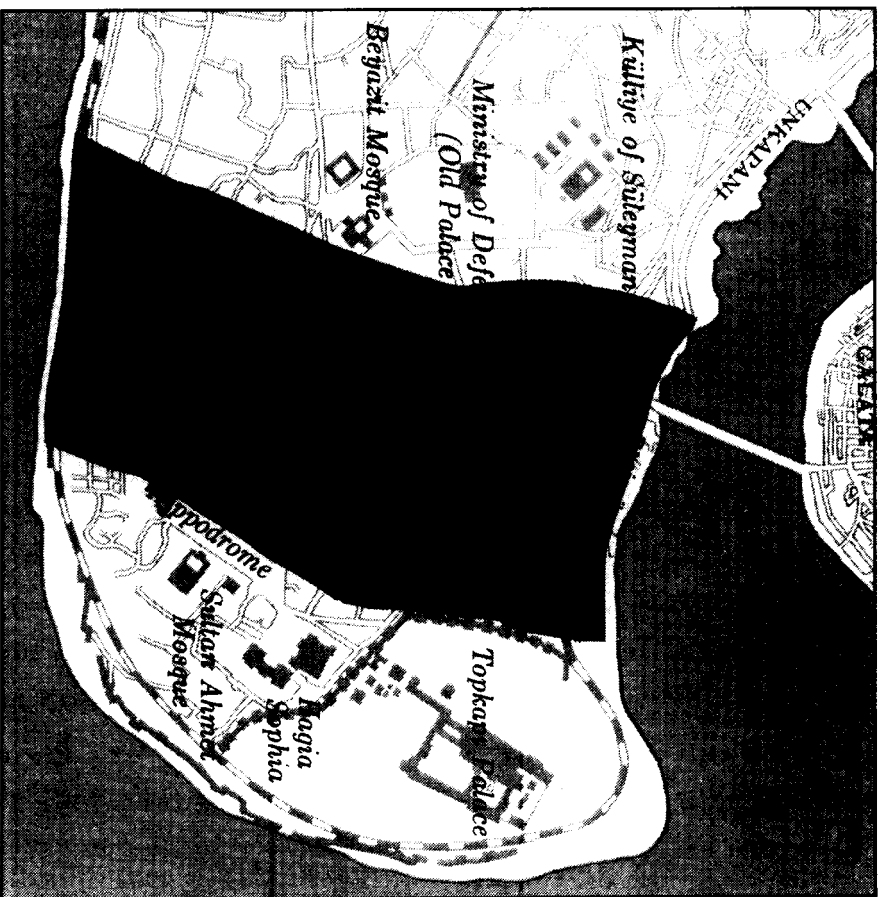
در بیان مبارک فوق از لوح رئیس به وقوع آتش سوزی در شهر استانبول اشاره شده است. استانبول در قرن گذشته دائماً در معرض خطر آتش سوزی قرار داشت که معلول عواملی چند بود، از جمله ساختار ابنیه و خانه های مسکونی که از چوب بنا شده بودند و راه های تنگ و باریک شهر که غالباً به بن بست ختم می شدند، و نیز استفاده مردم از فانوس و چراغ نفتی و منقل و زغال برای روشن



تصویر ۱: استانبول در سال ۱۸۴۰ میلادی (نقشه از B. R. Davies)



تصویر ۴: وسعت آتش سوزی پیرا (۱۸۷۰ میلادی)



تصویر ۵: وسعت آتش سوزی هجا پاشا (۱۸۶۵ میلادی)

ساختن و گرم کردن خانه‌ها. از سال ۱۶۳۳ میلادی که قسمت عظیمی از شهر طعمه حریق شد، تا سال ۱۸۳۹ جمعاً ۱۰۹ آتش‌سوزی عمده در استانبول و گالاتا روی داده بود. اما در فاصله بین سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۹۰۶ این رقم به ۲۲۹ مورد افزایش یافت<sup>۳۱</sup> و در مجموع ۳۶،۰۰۰ بنا و خانه نابود شد.<sup>۳۲</sup>

اما بیان حضرت بهاء‌الله که می‌فرماید: «اکثر مدینه به نار عدل سوخت» احتمالاً ناظر به آتش‌سوزی سال ۱۸۶۵ میلادی است که بزرگ‌ترین آتش‌سوزی در تاریخ استانبول محسوب می‌شود. در این زمان حضرت بهاء‌الله در ادرنه تشریف داشته‌اند و بدون شک خبر این آتش‌سوزی عظیم به ادرنه رسیده است. در ۱۸ سپتامبر ۱۸۶۵ حریق از محله هُجا پاشا (Hocapaşa) (خواجه پاشا) آغاز شد و در اثر وزش باد به اطراف سرایت کرد و در مدت سی و دو ساعت ناحیه‌ای وسیع از استانبول را که از شمال به خلیج استانبول، از جنوب به دریای مرمره، از غرب به جامع سلطان بایزید و از شرق به مسجد ایاصوفیه و مسجد سلطان احمد محدود می‌شد نابود نمود (ن ک به تصویر ۲).<sup>۳۳</sup> اخبار این آتش‌سوزی در روزنامه‌های آن عصر منعکس گردید و از جمله روزنامه دولت علیه ایران حدود دو ماه بعد از وقوع این آتش‌سوزی در مورد آن نوشت: «در اسلامبول نه هزار خانه و هفت حمام و ده مسجد و دو کلیسیا و سه کاروانسرای سنگی سوخته، اموال بسیار خاکستر و آدم‌زید تلف گشته است.»<sup>۳۴</sup> آتش‌سوزی هجا پاشا در تاریخ استانبول به «حریق کبیر» معروف شده است.

در بیان مبارک از لوح رئیس به صراحت آمده که «غضب الهی» دیگر بار شامل اهالی عثمانی خواهد شد. شاید بتوان انقلابات آتی عثمانی و نیز اتفاقاتی نظیر شیوع بیماری و بروز قحطی در کشور و وقوع حریق در استانبول را از مصداق‌های بیان مبارک شمرد. همچنان که گذشت استانبول در نیمه دوم قرن نوزدهم به دفعات معرض حریق گردید. اما از این میان حریق پرا (Pera)<sup>۳۵</sup> که مدت نسبتاً کوتاهی بعد از نزول لوح رئیس وقوع یافت شایان ذکر است. این آتش‌سوزی که همچون حریق هُجا پاشا به «حریق کبیر» شهرت یافته در ۵ ژوئن سال ۱۸۷۰ در گالاتا روی داد. بنا به گزارش مترجم اول سفارت انگلیس در استانبول، حریق پرا ۸۰ نفر کشته و حدود ۴۰۰۰ نفر مجروح به جای گذاشت،<sup>۳۶</sup> و طی آن بیش از سه هزار بنا و ساختمان از بین رفت (ن ک به تصویر ۳).<sup>۳۷</sup> آنچه ادموندو دامیچیس (Edmondo de Amicis) سیاح ایتالیائی در سفرنامه خویش نگاشته به حقیقت یادآور بیان مبارک در لوح رئیس است. وی که در اواخر قرن نوزدهم از استانبول دیدن نموده بود می‌نویسد که در نظر مردم این شهر کلمه «آتش» با بلیه و مصیبت مترادف بوده و «فریاد بانگین وار» (یعنی «آتش است») همچون خبر نزول «بلائی الهی» است.<sup>۳۸</sup>

در بیان مبارک از لوح رئیس همچنین به شیوع «وبا» اشاره شده است. وباء یا وَبَأٌ در لغت عرب به معنی بیماری مسری و همه‌گیر آمده و حضرت ولی امرالله نیز در ترجمه عبارت مزبور از لوح رئیس کلمه plague را معادل «وبا» آورده‌اند.<sup>۳۹</sup> در قرن نوزدهم میلادی امراض مسری همه‌گیر همچون طاعون (bubonic plague) و وبا (cholera) بارها در مملکت عثمانی شیوع یافته و عده بسیاری را قربانی خود ساخته است. از جمله در فاصله بین سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۸ مرض طاعون تقریباً تمام



کشور را به خود مبتلا ساخت.<sup>۴۰</sup> اما در استانبول در قرن نوزدهم طاعون چهار بار به شدت بروز نموده یعنی در سال‌های ۱۸۱۲، ۱۸۳۶، ۱۸۴۵-۱۸۴۷ و ۱۸۶۵ میلادی.<sup>۴۱</sup> از این میان در سال ۱۸۱۲ مطابق برخی آمار ۱۵۰،۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.<sup>۴۲</sup> اما بیان مبارک شاید ناظر به مورد اخیر یعنی شیوع طاعون در سال ۱۸۶۵ باشد که در زمان اقامت هیکل مبارک در ادرنه روی داده است.

پس از اشاره به بلایای وارده بر مردم عثمانی، حضرت بهاء‌الله در ادامه لوح مبارک نمایشی که در کودکی ملاحظه نموده بودند یعنی بازی شاه سلطان سلیم را با قدری تفصیل بیان نموده و در خاتمه می‌فرماید که «از آن یوم جمیع اسباب دنیا به نظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می‌آید و ابداً به قدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت.»<sup>۴۳</sup> سپس این اصل مهم اخلاقی را نتیجه‌گیری نموده، می‌فرماید: «بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را به صدق و انصاف طی نماید، اگر به عرفان حق موفق نشد اقللاً به قدم عقل و عدل رفتار نماید.»<sup>۴۴</sup> در این مقام می‌فرماید که هیکل مبارک و دوستان حق از امثال عالی پاشا توقعی نداشته و ندارند و مقصدشان این است که سر از فراش غفلت بردارند و بی‌جهت متعرض عباد الله نشود، و سپس با بیان این مطلب که «تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمائید»، هدف غائی قدرت را که همانا مدافعه از مظلوم است بیان می‌فرماید. سپس عالی پاشا را بار دیگر نصیحت نموده او را از غرور تحذیر و به رجوع به خداوند امر می‌نماید، اگرچه اضافه می‌فرماید که حضرتشان خود واقف اند که نامبرده هرگز به این امر موفق نخواهد شد.

پس از این، اهل ارض را طرف خطاب قرار داده، ایشان را به تفکر در مثل شاه سلطان سلیم فرا می‌خوانند تا شاید «به اشیاء مزخرفه دنیای دنیّه» از حق ممنوع نگردند، ولی در پایان تصریح می‌کنند که اهل عالم اکثری در خوابند.<sup>۴۵</sup> سپس عالی پاشا را مجدداً طرف خطاب قرار داده وی را متذکر می‌دارند که مغلوب پست‌ترین مخلوقات یعنی نفس و هوی است و خود شاعر نیست و می‌فرماید که «اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می‌نمودی.»<sup>۴۶</sup> و سپس ذکر می‌فرماید که به لحاظ رعایت ادب از ذکر بعضی از اعمال ایشان که گمان کرده‌اند مستور است خودداری می‌فرماید.

حضرت بهاء‌الله در این مقام مذاکره خود را با عمر نامی که رتبه بین‌باشی (یاور یا سرگرد) در ارتش عثمانی داشته و به مأموریت از طرف دولت در گالیپولی به حضور رسیده بود شرح می‌دهند<sup>۴۷</sup> و می‌فرماید که هیکل مبارک از وی خواسته بودند که اگر بتواند مطلبی را به سلطان عبدالعزیز معروض دارد و آن اینکه حضرت بهاء‌الله با سلطان ملاقات نموده «آنچه را که حجّت می‌دانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند، اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند» و بعد می‌فرماید که این امر را نظر به اطفال صغیر و جمعی از نساء قبول فرموده بودند والا «شان حق نیست که به نزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند.»<sup>۴۸</sup>

چنین امری البته در تاریخ ادیان بی سابقه است. بعد می فرمایند که عمر موجود است و از آنها دعوت می کنند که از وی سؤال کنند تا حقیقت حال روشن شود.

حضرت بهاء الله در این مقام مجدداً به ذکر مظالم وارده پرداخته، بعد از اشاره به صعود دو نفر از احباء در اول ورود سجن، اضافه می فرمایند که دستور دادند تا اصحاب وجه کفن و دفن را نداده اند اجساد را برندارند، و اگرچه اصحاب اصرار نمودند که خود مباشر کفن و دفن شوند پذیرفته نشد. بعد که موفق شدند وجهی تهیه نمایند علی رغم آنکه دو برابر وجه لازم برای کفن و دفن پرداخته شده بود نگهبانان دو جسد را در یک مقام دفن نموده بودند.<sup>۴۹</sup> این دو نفر دو برادر بودند به اسامی استاد باقر و استاد اسماعیل خیاط از اهالی کاشان. مقارن صعود این دو برادر، یکی دیگر از اصحاب به نام آقا ابوالقاسم سلطان آبادی در اثر بیماری صعود نموده بود.<sup>۵۰</sup>

در پایان لوح مبارک، قلم اعلی بار دیگر عالی پاشا را نصیحت می نماید و می فرماید: «از خدا بخواه به حد بلوغ بررسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی.»<sup>۵۱</sup>

#### عالی پاشا

محمد امین (Mehmed Emin) که به عالی شهرت یافت در سال ۱۸۱۵ در استانبول در خانواده ای نسبتاً فقیر متولد شده بود.<sup>۵۲</sup> پدر وی حجره ای در بازار مصری ها داشت. محمد امین ابتدا در مدرسه بایزید به تحصیل زبان عربی پرداخت (در آن ایام مدرسه محل تحصیل علوم دینی بود). در چهارده سالگی در دارالانشاء دیوان سلطنتی استخدام شد و این نخستین شغل وی در دستگاه دولت بود. سه سال بعد به سبب آشنائی مقدماتی با زبان فرانسه در دار الترجمة دیوان به کار مشغول شد. در سال ۱۸۳۶ برای نخستین بار به اروپا به مأموریت فرستاده شد و در بازگشت سمت مترجم دیوان یافت.

در سال ۱۸۳۸ که مصطفی رشید پاشا در سمت سفیر عثمانی در لندن عازم این شهر شد به عنوان مشاور وی را همراهی نمود، ولی سال بعد، در آغاز سلطنت سلطان عبدالمجید، هر دو به استانبول بازگشتند. بعداً در سال ۱۸۴۱ به سمت سفیر دولت عثمانی در لندن منصوب شد. در مراجعت (۱۸۴۴) به عضویت مجلس والا درآمد. سپس در زمانی که مصطفی رشید پاشا وزیر خارجه بود، مجدداً به عنوان مشاور استخدام شد.

عالی پاشا در سال ۱۸۴۶ در دوره صدارت رشید پاشا برای نخستین بار به سمت وزیر امور خارجه تعیین شد، ولی در آوریل ۱۸۴۸ هر دو برکنار گردیدند. وی چهار ماه بعد دوباره وزیر امور خارجه شد و تا سال ۱۸۵۲ در آن سمت باقی ماند. در این سال، پس از برکناری رشید پاشا، به صدارت منصوب شد اما صدارت وی در این نوبت تنها دو ماه به طول انجامید. وی بعداً در چهار دوره دیگر صدر اعظم عثمانی گردید (۱۸۵۵-۱۸۵۶، ۱۸۵۸-۱۸۵۹، ۱۸۶۱ و ۱۸۶۷-۱۸۷۱).

در نخستین دوره صدارت عالی پاشا در سال ۱۸۵۲، فؤاد پاشا وزیر امور خارجه وی شد و از این

زمان همکاری این دو نفر در سطح بالای سیاست کشور آغاز گردید. عالی پاشا در نوامبر ۱۸۵۴ پس از شروع جنگ کریمه که مصطفی رشید پاشا دوباره به صدارت رسید به وزارت خارجه منصوب شد و پس از استعفای رشید پاشا در ۱۸۵۵، برای نوبت دوم صدر اعظم عثمانی گردید. وی در مارس ۱۸۵۶ در کنفرانس صلح پاریس که در خاتمه جنگ کریمه تشکیل شد به عنوان نماینده تام‌الاختیار عثمانی شرکت جست و در میان اروپائیان به عنوان سیاستمداری ممتاز شهرت یافت.

عالی پاشا در اواخر ۱۸۵۶ از صدارت استعفا داد، و در اوت ۱۸۵۷ وزیر خارجه شد. پس از مرگ صدر اعظم وقت رشید پاشا در ژانویه ۱۸۵۸، برای سومین بار به صدارت منصوب شد، اما سال بعد برکنار گردید. وی پس از به سلطنت رسیدن سلطان عبدالعزیز در ژوئن ۱۸۶۱، نخست به صدارت تعیین شد، اما پس از مدت کوتاهی در ماه نوامبر همان سال به وزارت خارجه تغییر سمت یافت و این مقام را تا فوریه ۱۸۶۷ که برای پنجمین و آخرین بار به صدارت رسید دارا بود. عالی پاشا پس از مرگ فؤاد پاشا در فوریه ۱۸۶۹ مسؤولیت وزارت خارجه را نیز خود در اختیار گرفت. آخرین دوره صدارت عالی پاشا تا مرگ وی در سپتامبر ۱۸۷۱ دوام یافت.

عالی پاشا علی رغم شهرتش در میان اروپائیان، در کشور خود از محبوبیت محروم و به پنهان‌کاری، تکبر و کینه‌توزی معروف بود. وی در سال‌های اخیر حیات خویش از یک سو مورد حمله شدید طرفداران نهضت قانون اساسی عثمانی قرار گرفت و از سوی دیگر دوست و همکار خود فؤاد پاشا را از دست داد و در سال بعد (۱۸۷۰) کشوری که به آن اتکا نموده و مظهر آرمان‌های او شمرده می‌شد یعنی فرانسه در جنگ مغلوب شد و سپس در همان سال روسیه موادّ عهدنامه پاریس را در خصوص دریای سیاه زیر پا گذاشت و این همه روزگار را بر عالی پاشا تلخ نمود. در اثر این مصائب و ازدحام کار به بیماری دچار شد و پس از سه ماه در سن پنجاه و شش سالگی درگذشت (۷ سپتامبر ۱۸۷۱).

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع سرنوشت عالی پاشا را چنین تصویر می‌فرماید:

«عالی پاشا وزیر اعظم آن دولت... که از قلم اعلی در لوح رئیس به خطابات شدید مخاطب و ذلت و سقوط او را در لوح فؤاد اخبار فرموده بودند چند سنه بعد از نفی حضرت بهاءالله به عکاء از مقام خود معزول گردید، شهرت و عظمتش از دست برفت و در زاویه خمول و نکبت بیفتاد و نسیاً منسیاً گردید.»<sup>۵۳</sup>

حضرت بهاءالله در لوح رئیس و لوح فؤاد از سقوط و عزل عالی پاشا اخبار فرموده‌اند، اما ظاهراً شاهدی قاطع که نشان دهد نامبرده در اواخر از مقامش خلع شده در دست نیست.<sup>۵۴</sup> گفته شده که سلطان عبدالعزیز به خلع وزیر خود راغب بوده ولی به علت موقعیتی که عالی پاشا در میان اروپائیان داشته به این امر اقدام ننموده است.

مخاطب لوح فؤاد جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است و نام ایشان در آغاز لوح به صورت "ک ظ" آمده است.<sup>۵۵</sup> در آثار قلم اعلیٰ این لوح به نام "لوح فؤاد" مذکور آمده، اما در میان احباب به نام "لوح ک ظ" و یا "لوح کاظم" نیز مشهور بوده است. تاریخ نزول این لوح مبارک را می‌توان بر اساس اشارات موجود در نفس لوح به تقریب تعیین نمود. قلم اعلیٰ در این لوح درگذشت دو نفر از معاندین امرالله یعنی فؤاد پاشا و میرزا مهدی گیلانی را ذکر فرموده‌اند. فؤاد پاشا در ۱۲ فوریه ۱۸۶۹ م در نیس فوت نموده و میرزا مهدی گیلانی نیز مدتی بعد از وی<sup>۵۶</sup> و ظاهراً در استانبول درگذشته است. نبیل که در فاصله بین اواخر رجب تا اواخر شوال سال ۱۲۸۶ هـ ق (اواخر اکتبر ۱۸۶۹ تا اواخر ژانویه یا اوائل فوریه ۱۸۷۰ م) مدتی را در قدس گذرانده بود<sup>۵۷</sup> خبر مرگ میرزا مهدی را در این محل دریافت نموده بود،<sup>۵۸</sup> و این احتمالاً به فاصله کوتاهی پس از درگذشت شخص مزبور بوده است.

از شرحی که جناب سمندر نوشته‌اند نیز تاریخ تقریبی نزول لوح فؤاد به دست می‌آید. ایشان در تاریخ خود می‌نویسند: «خبر شهادت جناب بدیع... انتشار یافته بود که جناب حاجی شاه محمد امین... وارد قزوین شدند، سواد لوح مبارک سلطان و رئیس و اصل لوح مهیمن فؤاد را برای بنده نگارنده آوردند.»<sup>۵۹</sup> شهادت جناب بدیع در اوائل ژوئیه ۱۸۶۹ م روی داده است. جناب سمندر در موضعی دیگر از تاریخ خود می‌نویسد که لوح فؤاد را در اوائل سال ۱۲۸۷ هـ ق وصول نموده‌اند.<sup>۶۰</sup> اول محرم سال ۱۲۸۷ هـ ق با سوم آوریل ۱۸۷۰ م مطابق است. بنا بر این شواهد، لوح فؤاد احتمالاً در اواخر ۱۸۶۹ یا اوائل ۱۸۷۰ م، یعنی حدوداً یک سال پس از مرگ فؤاد پاشا نازل شده است.<sup>۶۱</sup>

اهم مواضع لوح فؤاد به ترتیبی که در لوح مبارک آمده عبارتند از: مرگ فؤاد پاشا و عاقبت بر عقوبت وی؛ پیشگویی سرنوشت سلطان عثمانی و صدر اعظمش؛ و مال میرزا مهدی گیلانی. در حقیقت نیمی از لوح فؤاد در باره فؤاد پاشا است. لازم به تذکر است که به استثنای میرزا مهدی که نامش در لوح فؤاد ثبت شده، اسامی فؤاد پاشا، سلطان عبدالعزیز و عالی پاشا در لوح مبارک نیامده، اما این نکته که این افراد منظور اشارات لوح مبارک بوده‌اند بر مخاطب این لوح و دیگر یاران در آن زمان روشن بوده است. لوح فؤاد همچنین احتمالاً حاوی اشاراتی به میرزا یحیی ازل نیز می‌باشد.

فؤاد پاشا در تبعید حضرت بهاء‌الله به عکاء نقشی اساسی ایفا نموده بود. قلم اعلیٰ در لوحی در مورد وی می‌فرماید: «سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سرّ به عکاء او شده بود.»<sup>۶۲</sup> جناب سمندر در این باره در تاریخ خود شرحی آورده‌اند که حاوی نکته جالبی است و در این مقام درج می‌شود. ایشان می‌نویسند:

«در اوقاتی که طلعت ابهی جلّ شأنه در ادرنه تشریف داشتند فؤاد پاشا برای تنظیم و تمشیت امور بلغارستان که اهمّیت داشته سفری از ادرنه به آن جا می‌رود. ذهاباً و ایاباً از حالات مبارک تفتیش

نموده ملتفت می‌شود که بعضی از اهل ادب در نه فی الجمله ارادت و خلوص و محبتی نسبت به آستان مبارک پیدا کرده‌اند. در مراجعت به اسلامبول به صدد فساد و فتنه و صدمه و اذیت می‌افتند و با عالی پاشا همراهی شده سلطان را مضطرب و متوحش می‌سازند. از طرف دیگر عرایض میرزا یحیی ازل به باب عالی و به سفارت ایران به واسطه حاجی سید محمد اصفهانی می‌رسیده، لهذا دولت بر تبعید و اذیت بلکه اعدام و محویت مصمم می‌گردد.<sup>۶۳</sup>

حضرت بهاء الله در آغاز لوح فؤاد جناب شیخ کاظم سمندر را به استقامت بر امرالله امر نموده و می‌فرمایند: «ولا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا بالله رب الارباب». هیکل مبارک سپس به شرح نزول قهر الهی بر فؤاد پاشا پرداخته و زجر و عذاب وی را به هنگام مرگ و حین ورود در عالم بعد تصویر می‌کنند. جرم وی چنان که در لوح مبارک آمده اسیر ساختن آل الله بدون دلیل و مجوز بوده است. نزول عذاب بر فؤاد پاشا محتوم بوده و ثروت و مقام او نمی‌توانسته وی را از این عذاب نجات بخشد. در لوح مبارک، از فؤاد پاشا با عناوین "نمرود آفاق" و "مشرك مرتاب" یاد شده است.<sup>۶۴</sup>

پس از آن قلم اعلی به صدر اعظم و سلطان عثمانیان اشاره نموده، حکم الهی را در مورد ایشان چنین رقم می‌زند: «سوف نعرل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار». <sup>۶۵</sup> در بیان مبارک عزل کسی که همانند فؤاد پاشا بوده، یعنی عالی پاشا، و اخذ امیر ایشان که بر بلاد حکومت می‌کند، یعنی سلطان عبدالعزیز، پیشگویی شده است. لحن بیان به گونه‌ای است که جای تردیدی در مورد سقوط سلطان عبدالعزیز باقی نمی‌گذارد.<sup>۶۶</sup>

پس از ذکر سرنوشت آتی عالی پاشا و سلطان عبدالعزیز، قلم اعلی شیخ کاظم سمندر را مخاطب قرار داده وی را نصیحت می‌فرماید که مبدا مقتربات آن کسی که بخشش و عطای الهی سبب غرورش شد و به خداوند کافر گردید، موجب خمودت جناب سمندر شود، و در ادامه آن در مورد شخص مزبور می‌فرمایند: «یوحی الی اولیائه کما اوحی الشیطان الی اولیائه». <sup>۶۷</sup> بیان مبارک شاید ناظر به میرزا یحیی ازل باشد که کفران نعمت نمود و بر قلع شجره امرالله قیام کرد. در کتاب بدیع این بیان در باره میرزا یحیی نازل: «نفس معروف لیالی و اسحار بین یدی قائم و آیات الهی بر او القا می‌شد و بعد به مجرّد دو کلمه چنان مغرور شده که ارتکاب نمود آنچه را که احدی از مظاهر نفی ارتکاب ننموده». <sup>۶۸</sup> و هم در اشاره به وی در لوح دیگری آمده است: «کاش تفصیل اول این امر را تمام به آن جناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار از عنایت در باره او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده». <sup>۶۹</sup> اما بیان مبارک در لوح فؤاد که ضمن آن القائات شخص معهود به اولیاء خویش با القائات "شیطان" به اولیائش مقایسه گردیده یاد آور این عبارت از کتاب بدیع است که در باره ازل می‌فرماید: «به آن اصل هاویه نفسی متعرض نشده و سخن نگفته مع ذلک خود را مظلوم نامیده و به امثال خود القا نموده آنچه را که شیطان به اولیای خود القا نموده و می‌نماید». <sup>۷۰</sup>

پس از آن حضرت بهاء الله به شیخ کاظم سمندر وعده می دهند که شخص مزبور در دنیا و آخرت خاسر خواهد شد و جناب سمندر شاهد آن خواهد بود. سپس می فرمایند که شخص معهود در "کتاب فجّار" خود که برای شخصی در آن دیار (یعنی قزوین) ارسال نموده به خداوند استهزاء کرده و وی را به قهر الهی وعده می دهند. سپس به جناب سمندر امر می فرمایند که احباب را مجتمع نموده ایشان را به نصرت پروردگارش بخواند.<sup>۷۱</sup>

در این مقام قلم اعلیٰ به میرزا مهدی قاضی شفتی اشاره نموده و می فرماید: «قد اخذنا المهديّ الذی وعدناه العذاب فی الزّبر و الالواح». حضرت بهاء الله سپس شهادت می دهند که از عمل میرزا مهدی روح القدس نوحه نمود و جگرها گداخت و می فرمایند که «هو الذی اعترض علی الله و نزلت له آیات القهر فی الکتاب».<sup>۷۲</sup> شاید "کتاب" در عبارت اخیر به کتاب بدیع اشاره داشته باشد، چه که لحن این اثر که در جواب "اعتراضات" میرزا مهدی نازل شده بسیار شدید است. در این مورد متعاقباً توضیحاتی خواهد آمد.

در خاتمه لوح فؤاد مقصد مبارک از شرح "قصص مجرمین" بیان شده که همانا عبرت اولی الالباب و سرور شیخ کاظم است که قلم اعلیٰ به حسن عاقبت وی در عبارت اخیر لوح مبارک گواهی داده است. اهمیت لوح فؤاد در مقام اول به جهت اشتغال آن بر پیشگوئی صریح سقوط سلطان عبدالعزیز است. شایان تذکر است که جناب ابوالفضائل پس از اطلاع بر مضامین لوح رئیس عربی و لوح فؤاد، ایمان خود را معلق به تحقق وعود مندرج در این الواح نمود، و پس از آنکه بر خلاف توقع و انتظارش، سلطان عبدالعزیز خلع و سپس مقتول شد، به ردای ایمان نائل آمد. جنابش در چندین اثر خویش شرح این واقعه را نگاشته و از جمله در کتاب فصل الخطاب می نویسد:

«... نگارنده الواحی را که خبر حوادث دولت علیّه عثمانیه در آن نزول یافته و به خلع سلطان عبدالعزیز خان در آن تصریح شده است تقریباً هشت ماه قبل از وقوع آن مطالعه و ملاحظه نمود و رؤیت این الواح که عبارتست از لوح رئیس و لوح سمندر<sup>۷۳</sup> مقارن اوائل سنه ۱۲۹۳ هجریه وقوع یافت و آن هنگام نامه نگار در عقیده اهل تشیع ثابت و راسخ بود و ابدأً تحقق این امور را باور نمی نمود و در مجالس علماء و ارباب فضل مذکور می داشت که این طایفه چنین می گویند و چنان وعده دادند و امروز اغلب ارباب فضل طهران که با نامه نگار معاشر بوده اند بر صدق این قول مطلع و آگاهند».<sup>۷۴</sup>

و در کتاب کشف الغطاء در باره همین مسأله می نویسد:

«... مرحوم حاجی محمد اسمعیل ملقب به ذبیح... به نزول لوح رئیس و خطاب به لفظ انیس که در آن تصریح به انقلاب و عزل سلطان است تشرف یافت... و من در سنه هزار و دوست و نود و

سه هجریه قبل از ملاقات اکابر اهل بها در طهران تقریباً اواخر خریف یا اوائل زمستان سنه مذکوره بود که به خدمت ایشان مشرف شدم و به استماع لوح رئیس از خود ایشان و رؤیت اصل لوح که خطّ خادم بود مشرف گشتم و با آنکه تقریباً هفت ماه یا هشت ماه قبل از خلع سلطان عبدالعزیز عثمانی بود وقوع آن را به صراحت در کمال بسط و تفصیل از ایشان شنیدم.<sup>۷۵</sup>

از آن رو که بخش بزرگی از لوح فؤاد به شرح عاقبت فؤاد پاشا و نیز قسمتی به بیان مآل میرزا مهدی گیلانی اختصاص یافته در این مقام نگاهی کوتاه به شرح حال ایشان مناسب به نظر می‌رسد.

#### فؤاد پاشا

کیچجی زاده محمد (Keçicizade Mehmed) فؤاد پاشا در سال ۱۸۱۵ در استانبول متولد شد.<sup>۷۶</sup> پدر وی عزت ملا شاعر مشهور ترک است. فؤاد پاشا ابتدا در مدرسه به تحصیل علوم دینی پرداخت ولی بعد در ۱۸۲۹ به تحصیل طب مشغول شد و از این طریق با زبان فرانسه آشنائی حاصل نمود. فراگیری این زبان راهگشای موفقیت‌های بعدی او گردید. در سال ۱۸۳۹ مترجم باب عالی شد. سال بعد مترجم سفارت عثمانی در لندن و در ۱۸۴۱ منشی اول این سفارت گردید، و تا سال ۱۸۴۴ در این سمت باقی ماند. یادآور می‌شود که در این زمان عالی پاشا سفیر عثمانی در لندن بود.

فؤاد پاشا در پنج دوره وزیر امور خارجه شد (۱۸۵۲-۱۸۵۳، ۱۸۵۵-۱۸۵۶، ۱۸۵۸-۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۷-۱۸۶۹) و دو بار نیز صدارت یافت (۱۸۶۱-۱۸۶۳، ۱۸۶۳-۱۸۶۶). نخستین بار در ۹ اوت ۱۸۵۲ در اولین دوره صدارت عالی پاشا به سمت وزارت خارجه تعیین شد ولی در مارس سال بعد از این سمت استعفا داد. فؤاد پاشا همچون عالی پاشا از دست پروردگان مصطفی رشید پاشا بود ولی زمانی که عالی پاشا در سال ۱۸۵۲ به جای مصطفی رشید پاشا به صدارت رسید رابطه مصطفی رشید پاشا با این دو به سردی گرائید. این هر سه از مروّجین اصلی "تنظیمات" بودند و در جهت پایه گذاری نظام جدیدی برای کشور مطابق الگوی غرب و به ویژه فرانسه کوشش می‌نمودند.

فؤاد پاشا مجدداً در مه ۱۸۵۵ در دوره صدارت عالی پاشا به مقام وزارت خارجه منصوب ولی در نوامبر ۱۸۵۶ ناگزیر به استعفا شد. در سال ۱۸۶۰ در پی حملات دروزها به مسیحیان مارونیط که منجر به مداخله نظامی فرانسه گردید فؤاد پاشا با اختیارات تام به بیروت اعزام شد و از آن جا به شامات (سوریّه) رفته به دستور وی عدّه بسیاری محاکمه و ۱۶۷ نفر از مسلمانان بلند پایه و از جمله والی شامات اعدام شدند. این امر در تاریخ عثمانی بی سابقه بود و اگرچه در پی آن سپاه فرانسه دیگر به پیشروی خود ادامه نداد اما در عین حال موجب نفرت قشرهای مذهبی از فؤاد پاشا گردید. یادآوری می‌شود که از جمله اهداف تنظیمات اعطای حقوق برابر سیاسی و مدنی به همه اتباع دولت عثمانی صرف نظر از کیش و مذهب بود.

فؤاد پاشا هنوز در شامات بود که برای بار چهارم به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد (۶ اوت ۱۸۶۱). وی در ۲۲ نوامبر همان سال صدر اعظم گردید، اما در ۲ ژانویه ۱۸۶۳ از این مقام استعفا داد. متعاقباً در اول ژوئن ۱۸۶۳ دوباره به صدارت تعیین شد ولی سه سال بعد از سوی سلطان عبدالعزیز برکنار گردید (۵ ژوئن ۱۸۶۶).

فؤاد پاشا برای آخرین بار در ۱۱ فوریه ۱۸۶۷، پس از به صدارت رسیدن عالی پاشا، وزیر امور خارجه عثمانی گردید، و تا مرگ خود در این سمت باقی ماند. در همین سال سلطان عبدالعزیز را در سفرش به پاریس، لندن و وین همراهی نمود (۲۱ ژوئن - ۱۷ اوت ۱۸۶۷). وی در سال ۱۸۶۸ به علت بیماری قلبی به تشخیص طیب طیب برای استراحت به فرانسه سفر نمود و در ۱۲ فوریه ۱۸۶۹ در شهر نیس درگذشت. در مورد فؤاد پاشا گفته شده که وی در حسادت و کینه توزی به پایه عالی پاشا نمی رسیده است. ظاهراً او از رشوه گرفتن هم بری نبوده است.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع می فرماید:

«فؤاد پاشا وزیر امور خارجه عثمانی که حضرت بهاءالله او را محرک و مسبب اصلی تبعید هیکل مبارک به سجن اعظم شمرده اند و به کمال همت به معیت عالی پاشا صدر اعظم آن ارض به تحریک و تخویف سلطان جابر که دشمنی با امرالله و شارع مقدس در نهادش متمکن بود پرداخت، یک سال پس از موفقیت در اجرای نقشه سینه خویش هنگام عزیمت به پاریس ید منتقم الهی او را اخذ نمود و در سنه ۱۸۶۹ میلادی در مدینه نیس به مقر خویش راجع گشت.»<sup>۷۷</sup>

### میرزا مهدی گیلانی

میرزا مهدی گیلانی ازلی در استانبول قاضی ایرانیان مقیم این شهر بود. نامبرده در سال ۱۲۸۳ هـ ق به تحریک سید محمد اصفهانی اعتراضیه ای نگاشت و آن را به آقا محمد علی تنبا کوفروش اصفهانی از احباب تسلیم نمود. در جواب وی کتاب بدیع از لسان آقا محمد علی تنبا کوفروش نازل شد. در یکی از الواح مبارکه به امضای خادم در باره میرزا مهدی آمده:

«سید ملحد رفته در شهر [استانبول] نزد میرزا مهدی نامی است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و به قدر قوه همسات و نفحات ناربه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده، چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض [یحیی ازل]، و بعد از آن مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق به یکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی می باشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد. و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که از عباد الله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی



روح من فی اعراض الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده‌اند.<sup>۷۸</sup>

میرزا مهدی در طهران به امر بدیع مؤمن شده بود ولی اخلاق و رفتار او از آغاز مغایر شئون و صفات اهل ایمان بود. زمانی که حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به قصد تشرّف عزم ادرنه نمود میرزا مهدی نیز به همراهی وی مصمّم شد ولی به زودی حاجی میرزا حیدر علی با مشاهده خلّو و خوی میرزا مهدی تصمیم گرفت تنها عازم سفر شود. پس از این میرزا مهدی به تنهایی راهی استانبول شد و در این شهر به اراده حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران به سمت قاضی ایرانیان شیعه مذهب شهر تعیین شد. پس از مدّت کوتاهی در این شهر اسباب آشنائی میان میرزا مهدی و سید محمّد اصفهانی که برای تولید فتنه برای جمال ابهی و اصحاب به استانبول آمده بود فراهم شد.<sup>۷۹</sup> به تلقین سید محمّد اصفهانی بود که میرزا مهدی مکتوب اعتراضیه اش را خطاب به یار قدیم خویش آقا محمّد علی تنباکوفروش نوشت و آن را از توهین و افتراء به جمال ابهی انباشت. در کتاب بدیع از قول آقا محمّد علی خطاب به میرزا مهدی آمده است:

«جمع کلمات شما و ظنونات و تأویلات و اشارات و دلالات و محکّمات و متشابهات و ادّعی علمیت که در این امر نموده‌اید کلّ به سید محمّد اصفهانی راجع و منتهی می‌شود... شأن تو آن بود که بعد از ورود آن مفسد [سید محمّد اصفهانی] به آن ارض، او را به موعظه حسنه و کلمات حکمیّه نصیحت نمائی نه آنکه تقویت او نمائی و مرآت او شوی و حاکی از او گردی.»<sup>۸۰</sup>

لحن کلام در کتاب بدیع شدید است. به شهادت قلم اعلی میرزا مهدی مقصودی جز «اعراض از حقّ و اعتراض بر او» نداشته است.<sup>۸۱</sup> حضرت بهاءالله در این اثر از میرزا مهدی از جمله با عناوین «متوهم»، «مکار» و «منکر» یاد نموده‌اند.<sup>۸۲</sup>

میرزا مهدی به هدایت موفق نشد و در اعراض و عناد خود باقی ماند، و این نکته شاید از پیش از بعضی مضامین کتاب بدیع قابل استنباط بوده، چنانچه در موضعی می‌فرماید: «از خدایم طلبیم که از شمال ظلم و اعتساف به یمین عدل و انصاف راجع شوی اگرچه بسیار مشکل است چه که نحل انگبین جنس دیگر و زنبور جنس دیگر ولكن نزد قدرت الهی هیچ چیز محال نبوده و نیست و آن محالیت در خود اشیا موجود و مشهود، فکر لتعرف.»<sup>۸۳</sup> و یاد در مقامی دیگر می‌فرماید: «بگو ای مغرور دار الغرور... کاش این راهی که می‌روی انتهایش به ترکستان باشد، چنانچه گفته‌اند این ره که تو می‌روی به ترکستان است، ولكن این سبیل منتهی به اسفل نیران بوده و خواهد بود.»<sup>۸۴</sup>

میرزا مهدی همچنان که از لوح فؤاد برمی‌آید به عذاب شدید گرفتار شد. نیل می‌نویسد: «در قدس میرزا حسین طیب اصفهانی را دیدم و از مردن میرزا مهدی که کتاب بدیع در جوابش نازل شده

بود خبر داد که به بدترین عذاب و امراض مبتلا شد. آرزوی ریاستی که سید محمد به او وعده داد به خاک برد.<sup>۸۵</sup> حضرت ولیّ امرالله در باره میرزا مهدی در توفیق قرن می فرمایند: «مهدی مکار که به فرموده جمال مختار از فعلش ناله روح القدس مرتفع در قبضه اقتدار گرفتار گشت و به مقرّ قهر در اسفل سقر راجع شد.»<sup>۸۶</sup>

## سقوط امپراطوری عثمانی

حدوث فساد و انقلاب در ممالک عثمانی و سقوط سلطان عبدالعزیز از مهم ترین مطالب لوح رئیس فارسی و لوح فؤاد می باشد. به فرموده حضرت ولیّ امرالله نزول "لوح رئیس" به جریان انقلاب و اضمحلال امپراطوری عثمانی قوه ای جدید بخشید.<sup>۸۷</sup> این جریان قبلاً با نزول لوح سلطان عبدالعزیز و وزراء در استانبول آغاز شده بود و به تجزیه تدریجی کشور در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، انقراض سلسله آل عثمان (۱۹۲۲)، اعلان جمهوریت (۱۹۲۳)، الغای خلافت (۱۹۲۴)، و نهایتاً جدائی دیانت از نظام سیاسی کشور انجامید.

نخستین علائم انحطاط امپراطوری عثمانی در قرن هجدهم نمایان شده بود.<sup>۸۸</sup> در آستانه قرن نوزدهم قدرت دولت مرکزی در بسیاری از نقاط امپراطوری از پیش کاهش یافته بود، و طی این قرن با افزایش نفوذ و مداخله دول اروپائی انحطاط عثمانی سرعت گرفت. دولت های خارجی هم عاملی اصلی در تعیین حدود امپراطوری گردیدند و هم با دریافت امتیازات، در سیاست داخلی عثمانی مداخله می نمودند. در عین حال نهضت های ملیت گرا تحت تأثیر انقلاب فرانسه به ویژه در بالکان در حال گسترش بودند. اصلاحاتی که تحت عنوان "تنظیمات" (۱۸۳۹-۱۸۷۶) از سال نخست سلطنت سلطان عبدالمجید (۱۸۳۹-۱۸۶۱) به مرحله اجرا گذارده شد هدفش سدّ جریان انحطاط دولت عثمانی و تضمین بقای آن بود. موفقیت دوره سلطنت عبدالمجید، گذشته از اصلاحات انجام شده، در این بود که تمامیت ارضی امپراطوری در مجموع حفظ گردید.

پس از سلطان عبدالمجید برادرش سلطان عبدالعزیز که سقوط وی در لوح فؤاد پیشگویی شده به تخت سلطنت نشست (۲۵ ژوئن ۱۸۶۱). در زمان او نهضت اصلاحات تا سال ۱۸۷۱ ادامه یافت، اما پس از این تاریخ، و با مرگ دو وزیر قدرتمندش فؤاد پاشا و عالی پاشا، سلطان عبدالعزیز مستبدانه زمام امور را در دست خود گرفت. در سلطنت او صربستان و نیز دو امارت دانوب که از ۱۸۶۱ کشور واحد رومانی را تشکیل داده بودند تقریباً به استقلال کامل دست یافتند (۱۸۶۵). بروز قحطی که به مرگ ده ها هزار تن منجر شد (۱۸۷۳-۱۸۷۴) و ورشکستگی دولت (۱۸۷۵) که از جمله عوامل آن خرج های کلان و اسراف بی رویه سلطان بود در سال های اخیر حکومت او بر شدت نارضایتی مردم افزود. همچنین "مسأله مشرق" ابعاد گسترده ای یافت و تشنج در ولایات بالکان به قیام مردم در بوسنی و هرزگوین (۱۸۷۵) و بلغار (۱۸۷۶)، و بروز جنگ میان عثمانی و صربستان و مونتنگرو (۱۸۷۶) منجر شد.

سرانجام در پی نارضایتی عمومی، سلطان عبدالعزیز در ۳۰ مه ۱۸۷۶ از سوی وزیرانش خلع شد و پنج روز بعد به قتل رسید (۴ ژوئن ۱۸۷۶).<sup>۸۹</sup> از بیانات شفاهی حضرت بهاء الله است که

«شاه ایران چون از دست جاهلان آسیب دید آنچه کرد راه به جایی داشت ولی سلطان آل عثمان بدون سبب و جهت بر ظلم قیام نمود و ما را به حصن عکا فرستاد و در فرمان شاهانه مقرر داشت که احدی پیش ما نیاید و به شدت تمام مبعوض خاص و عام باشیم. لذا دست قدرت ربّانی به زودی انتقام کشید و سمیرین و وزیرین بی نظیرینش عالی و فواد را اول به باد فنا داد و بعد از آن دست قدرت به برچیدن بساط عزت عزیزگشاد و اخذۀ اخذ عزیز مقتدر.»<sup>۹۰</sup>

سلطنت سلطان مراد پنجم که پس از سلطان عبدالعزیز به تخت نشست تنها سه ماه دوام یافت. در زمان جانشین وی سلطان عبدالحمید، کشور عثمانی بار دیگر با روسیه تزاری وارد جنگ گردید (۱۸۷۷-۱۸۷۸)، جنگی که نتایجش برای عثمانی فاجعه آمیز بود. در اروپا صربستان، مونته‌نگرو و رومانی به طور کامل از امپراطوری عثمانی جدا شدند (۱۸۷۸)؛ بلغار خودمختاری یافت (۱۸۷۸)، و بوسنی و هرزگوین تحت اداره اتریش - هنگری قرار گرفت (۱۸۷۸). در آسیا قارص و باطوم از دست رفت و قبرس تحت اداره دولت بریتانیا درآمد (۱۸۷۸). در مجموع در پی این جنگ یازده میلیون نفر از زیر یوغ سلاطین آل عثمان به در آمدند.

در سال ۱۸۸۱ تونس به اشغال فرانسه درآمد و در سال ۱۸۸۲ انگلیس مصر را اشغال نمود. در سال ۱۸۸۵ بلغارستان رومیلی شرقی را اشغال کرد و عملاً استقلال یافت. سپس در پی جنگ عثمانی و یونان در ۱۸۹۷ جزیره کریت خودمختار گردید (۱۸۹۸). حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه انقلاباتی را که از اواخر ایام سلطان عبدالعزیز دامنگیر عثمانی شد چنین توصیف فرموده‌اند:

«در واقعه سلطان عبدالعزیز به مداخله علما و فقهاء طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که حرب استیژ حرب استیژ نصف رمیلی بیاد رفت. قطعات عظیمه از آناطول اخراج شد. در مصر غبار فساد برخاست تا منتهی به اختلال لشکری گشت. قبریس منفصل شد؛ بلغار مستقل گشت. هر سگ و بوسنه به دست نمسه افتاد. تونس سهم فرانسه گردید.»<sup>۹۱</sup>

در سال ۱۹۰۸ حزب جوانان ترک انقلاب نموده و قدرت را به دست گرفت. سال بعد سلطان عبدالحمید خلع و مسجون شد. در دوران حکمرانی جوانان ترک نیز سرزمین‌های بسیاری از امپراطوری عثمانی جدا شد. در همان سال نخست امپراطوری اتریش - هنگری بوسنی و هرزگوین را به خاک خود ضمیمه کرد؛ بلغارستان استقلال یافت، و کریت به یونان ملحق گردید. سپس ایتالیا طرابلس را گرفت (۱۹۱۲). در نتیجه دو جنگ بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) متصرفات عثمانی در اروپا به تراکیه شرقی که شهر ادرنه را نیز شامل می‌شد محدود گردید.<sup>۹۲</sup>

جنگ جهانی اول ضربه نهائی را بر پیکر عثمانی وارد ساخت.<sup>۹۳</sup> فلسطین، سوریه و عراق از تصرف عثمانی خارج گردید و شریف مکه به عنوان پادشاه حجاز شناخته شد (۱۹۱۷). اما روسیه که پیشروی‌های چشمگیری در آناتولی نموده بود در پی انقلاب کمونیستی با عثمانی صلح نموده، سرزمین‌های تصرف شده و از جمله قارص و باطوم را به عثمانی بازگرداند. در خاتمه جنگ تنها قسمت کوچکی از امپراطوری عثمانی در تصرف دولت باقی مانده بود و بسیاری از نقاط کشور، از جمله استانبول، به اشغال نیروهای خارجی درآمده بود.

پذیرش شرائط سنگین قرارداد صلح از سوی سلطان عثمانی و به ویژه اشغال بسیاری از نقاط کشور توسط دول خارجی به قیام یکی از فرماندهان نظامی کشور به نام مصطفی کمال بر ضد دولت مرکزی منجر شد. نیروهای طرفدار وی به تدریج قدرت یافته، در طول سال ۱۹۲۰ آناتولی را تحت سلطه خویش درآوردند. در ۱ نوامبر ۱۹۲۲ مجلس کبیر ملی در آنکارا به ریاست مصطفی کمال که بعداً آتاتورک لقب گرفت انحلال دولت استانبول و خلع سلطان محمد ششم را اعلان داشت، و با خلع او و الغای سلطنت، سلسله آل عثمان منقرض گردید. پس از آن استانبول و تراکیه شرقی به دست قوای ملی افتاد و پایتخت به آنکارا انتقال یافت. اکنون عبدالمجید ثانی، فرزند سلطان عبدالعزیز، تنها با عنوان خلیفه در استانبول باقی مانده بود. در ۱۲۹ کتبر ۱۹۲۳ مجلس کبیر ملی، ترکیه را جمهوری اعلان نمود و مصطفی کمال را به عنوان رئیس جمهور برگزید. سال بعد در ۳ مارس ۱۹۲۴ مجلس به الغای خلافت رأی داد، و این قدیمی‌ترین و قدرتمندترین بنیاد اسلامی برای همیشه از میان رفت، و عبدالمجید و دیگر اعضای خاندان آل عثمان از ترکیه اخراج شدند. در آوریل ۱۹۲۸ مادهٔ مربوطه در قانون اساسی که اسلام را شریعت رسمی جمهوری ترکیه قید می‌نمود حذف گردید و بدین ترتیب با جدائی دیانت از نظام سیاسی، ترکیه به یک کشور لائیک (secular) تبدیل گردید.

انذارات مندرج در لوح رئیس و لوح فؤاد در مورد حوادث ممالک عثمانی و سرنوشت سلطان آن که تحقق آنها به مرور زمان در عالم ظاهر شده در مقام اول نشانهٔ علم و قدرت مظهر امر الهی و گواه حقایق این ظهور اعظم است. تحقق و عود مندرج در این الواح صاحبان خرد را به مقام ایقان دلالت می‌کند و ایمان پیروان شریعت ابهی را تحکیم می‌نماید. از سوی دیگر مال پراسف دشمنان امرالله علت انتباه و عبرت ناظران روشن ضمیر است. در بدائع الآثار آمده است که حضرت عبدالبهاء

«... شب تبیین آیات کتاب ملوک و اخبار و انقلاب امور در ممالک عثمانی می‌فرمودند و آیات مبارکهٔ لوح رئیس را تلاوت می‌کردند و می‌فرمودند بنویسید این الواح مبارکه را بخوانند و نشر دهند. سابق مسلمین در تفسیر الم غلبت الزوم و هم بعد غلبهم سیغلیون چه تفاسیل و تفاسیر می‌نوشتند ولی حال چون در این ظهور اعظم این گونه علم و قدرت جمال قدم را ظاهر می‌بینند اغماض می‌کنند.»<sup>۹۴</sup>

بسیارند الواح مبارکه‌ای که حاوی مطالبی راجع به اهمّیت لوح رئیس و لوح فؤاد می‌باشند. از این میان کلام را با این بیان که در یکی از الواح مبارکه نازله از لسان خادم آمده خاتمه می‌دهیم:

«... اگر نفسی در لوح فؤاد و رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیّر و مبهوت می‌شود، حرف به حرف ظاهر شده. بعد از تنزیل هر یک از الواح بعضی از قلوب مطمئنّه تعجّب نمودند که این فقرات چگونه ظاهر خواهد شد. این عبد معروض می‌داشت سوف یرون. یومی از ایّام این عبد عرض نمود که اگر رئیس تائب شود آیا می‌شود به قمیص عفو فائز گردد، اذّا توجّه الیّ وجه القدم و قال والله الذی لا اله الا هو یظهر کلّ ما نزله الرّحمن فی اللّوح. بعد به لسان فارسی فرمودند اگر همه آسمان و زمین جمع شوند و بخواهند یک حرف از لوح رئیس را تغییر دهند قادر نبوده و نخواهند بود. اگر کسی آن لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایائی که بر رئیس و اتباع او و ممالک او وارد شد اطلاع یافته باشد لیصبح بین الارض و السماء باسم الله ربّنا العلیّ الابهی. النّاس نیامّ. فی الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات یعنی در مقامات خود ملاحظه کنند.»<sup>۹۵</sup>

### یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.

۱- ن ک به ص ۴۹ و دیگر صفحات توفیق مبارک حضرت ولیّ امرالله:

Shoghi Effendi, *The Promised Day Is Come*, rev. ed. (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1980)

حضرت ولیّ امرالله در این توفیق مبارک که ترجمه فارسی آن تحت عنوان قد ظهر یوم المیعاد منتشر شده است، مهم‌ترین خطابات قلم اعلی را به پادشاهان و رؤسای ادیان مرور نموده و انقلاباتی را که در پی آن در عالم روی داده بررسی می‌فرمایند. سال ۱۸۷۰ شاهد شکست ناپلئون سوّم و ذلتّ پاپ پیوس نهم بود.

۲- حضرت ولیّ امرالله، توقیعات مبارکه (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۳۳۴؛ ایضاً، کتاب قرن بدیع، نشر دوّم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۴۶۰.

۳- ن ک به صص ۱۸-۱۹ و غیره از توفیق *Promised Day Is Come*.

۴- در مورد وعود مذکور در لوح رئیس عربی ن ک به عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ۹ جلد، ج ۷، صص ۱۹۳-۱۹۶. اتالوح برهان حاوی پیشگویی سقوط سلطنت و خلافت عثمانی است (ن ک به Shoghi Effendi, *Promised Day Is Come*, pp. 61, 97). در مورد وعید نازله در باره استانبول ن ک به بند ۸۹ از کتاب مستطاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م). ظاهراً لوح نازله در خاتمه دوره استانبول خطاب به سلطان عثمانی و وزیران وی نیز حاوی وعودی در باره سلطنت و مملکت عثمانی بوده است.

۵- لوح خطاب به میرزا آقای افنان، به نقل از عبدالحمید اشراق‌خاوری، نورین یتیرین (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ ب)، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ ایضاً، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۶- لوح رئیس فارسی تاکنون چند بار به طبع رسیده است. ن ک به حضرت بهاء‌الله، اقتدارات (بمبئی؟: نسخه به خطّ مشکین قلم، مورخ ۱۳ رجب ۱۳۱۰ هـ ق)، صص ۳۰۲-۳۱۷؛ ایضاً، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۳۳۸ هـ

ق، ۱۹۲۰ م)، صص ۱۰۲-۱۱۶؛ ایضاً، دریای دانش (دهلی نو: مؤسسه مطبوعات بهائی هند، ۱۹۸۵ م)، صص ۴۳-۵۷؛ ایضاً، الواح حضرة بهاء الله الى الملوك و الرؤسة (ریودونتیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۰ ب، ۱۹۸۳ م)، صص ۷۳-۸۷.

۷- در مورد نقش میرزا یحیی از جمله ن ک به دو لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء در مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۷ ب، ۲۰۰۰ م)، ج ۴، صص ۵۳-۵۴.

8- Blunt to Elliot, No. 59, 15 August 1868, PRO FO 195/901, cited in Moojan Momen, *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts* (Oxford: George Ronald, 1981), p. 192.

۹- برای نمونه در لوحی از قلم اعلی نازل: «ای طیب، قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقی بر او القا نکرده» (حضرت بهاء الله، اقتدارات، ص ۳۱۸). عنوان "رئیس" در این لوح به ناصرالدین شاه اشاره دارد. نیز ن ک به اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۵۰ که عنوان "رئیس البریه" بر ناصرالدین شاه اطلاق شده است. از دیگر عناوین ناصرالدین شاه که در الواح مبارکه حضرت بهاء الله آمده "رئیس الظالمین" است. در لوح برهان از سلطان عبدالعزیز با عنوان "رئیس الاعظم" یاد شده است (حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ایهی، نشر دوم [هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۶ ب، ۲۰۰۰ م]، ص ۱۲۹). در لوحی دیگر به امضای خادم خطاب به حاجی ملا علی اکبر مورخ ۲۹ رجب ۱۳۰۱ عنوان "رئیس روم" در مورد سلطان عبدالعزیز آمده است (ن ک به اسدالله فاضل مازندرانی، کتاب ظهور الحق [لندن: کتابخانه افغان، فتوکپی نسخه خطی]، ج ۵، ص ۳۲۳).

۱۰- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۸ (لوح مبارک خطاب به آقا میرزا فضل الله خان ابن بنان الملک). "افلاق" که در لوح مبارک آمده صورت ترکی کلمه Wallach می باشد. ترک‌های عثمانی امارت والاشی یا والاکیا (Wallachia) در دشت سفلی رود دانوب را به این نام می خواندند. والاشی از شمال و شمال شرق به کوه‌های آلپ ترانسیلوانی، از طرف غرب، جنوب و شرق به رود دانوب، و از طرف شمال شرق به رود سیرت (Seret) محدود می شد. والاشی و مولداوی در سال ۱۸۶۱ اتحاد کامل یافته کشور رومانی (Romania) را تشکیل دادند. در این مورد از جمله ن ک به دائرة المعارف المنجد (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶ م) ذیل "افلاق" و "دائرة المعارف اسلام" (به زبان انگلیسی) ذیل کلمه "EFLĀK" (مقاله به قلم (N. Beldiceanu): H. A. R. Gibb, and J. H. Kramers, et al., (1960-). *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. (Leiden: E. J. Brill, 1960-). از این پس از این اثر با عنوان اختصاری  $EI^2$  یاد خواهد شد.

۱۱- نامه مورخ ۱۲ ذی حجه ۱۲۷۸ ه ق (برابر سه شنبه ۱۰ ژوئن ۱۸۶۲ م). برای متن این نامه ن ک به ابوالقاسم افغان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب (آکسفورد: Oneworld، ۲۰۰۰ م)، ص ۵۱۷. متن این نامه در کتاب آقای محمد علی فیضی، حضرت بهاء الله، نشر دوم (لانگهائین: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۴۷ ب، ۱۹۹۰ م)، ص ۱۵۲ نیز به طبع رسیده است. متن اخیر حاوی معدودی غلط‌های چاپی است. در مورد اقدامات دولت ایران در این زمان همچنین ن ک به مکتوب حضرت عبدالبهاء که از باغ رضوان نوشته شده و متن آن در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، صص ۳۵-۳۹ به طبع رسیده است.

مطابق بیان مبارک حضرت ولی امرالله در *God Passes By*، عالی پاشا در عرض سه ماه پنج نامه متوالی در مورد اعزاز حضرت بهاء الله به استانبول به نامق پاشا حاکم عراق ارسال داشت تا سرانجام شخص اخیر که نهایت احترام را برای هیکل مبارک قائل بود ناگزیر حضرت بهاء الله را از خواسته حکومت مطلع ساخت. ن ک به: Shoghi Effendi, *God Passes By*, rev. ed. (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1974), pp. 131, 147-48. حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، صص ۲۷۳-۲۷۴، ۳۰۲. مطابق بیان مبارک، در این زمان عالی پاشا صدر اعظم و

فؤاد پاشا وزیر امور خارجه دولت عثمانی بوده است (برای نمونه ن ک به: *God Passes By*, p. 146). ظاهراً بیانات مبارک در *God Passes By* در خصوص ایام اخیر دوره بغداد بیشتر از هر منبعی بر تاریخ نبیل مبتنی است (ن ک به اسدالله فاضل مازندرانی، کتاب *ظهور الحق* [لندن: کتابخانه افغان، فتوکپی نسخه خطی]، ج ۴، صص ۲۵۸-۲۶۴). همچنان که در متن مقاله آمده، در سال ۱۸۶۳ عالی پاشا وزیر امور خارجه بوده است. سمت صدارت عظمای دولت عثمانی در اواخر دوره بغداد، یعنی از ۲۲ نوامبر ۱۸۶۱ تا ۲ ژانویه ۱۸۶۳ در عهده فؤاد پاشا بود. متعاقباً در ۵ ژانویه ۱۸۶۳ یوسف کامل پاشا صدر اعظم عثمانی گردید و پس از آن در ۱ ژوئن ۱۸۶۳ فؤاد پاشا مجدداً به صدارت منصوب شد. حضرت بهاءالله در دوره صدارت یوسف کامل پاشا از بغداد به استانبول عزیمت فرمودند.

حضرت عبدالههء در مکتوبی که در بالا از آن یاد شد می فرمایند که لحن نامه صدر اعظم به نامق پاشا در کمال احترام بود. احتمالاً نامه مزبور از سوی یوسف کامل پاشا بوده است. مطالبی که در مکتوب حضرت عبدالههء در مورد صدر اعظم دولت عثمانی ذکر شده در کتاب قرن بدیع به عالی پاشا نسبت داده شده است.

12- Count von Prokesch-Osten's letter to Gobineau, dated 10 January 1866, cited in Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, p. 187.

برای ملاحظه برخی از اتهاماتی که از سوی عالی پاشا و فؤاد پاشا به حضرت بهاءالله و اصحاب نسبت داده می شده از جمله ن ک به صص ۱۹۱-۱۹۲ از کتاب دکتر مؤمن.

۱۳- الواح حضرة بهاء الله، ص ۷۵.

۱۴- ایضاً، ص ۸۵.

۱۵- توفیعات مبارکه، ص ۱۵۶. همچنین ن ک به ص ۱۵۹.

۱۶- الواح حضرة بهاء الله، صص ۷۳-۷۴.

۱۷- ایضاً، ص ۷۴.

۱۸- ایضاً، ص ۷۵.

۱۹- ایضاً، ص ۷۶.

۲۰- ایضاً، ص ۶۷.

۲۱- ایضاً، ص ۷۶.

۲۲- راجع به این چهار تن از جمله ن ک به ۱۲-306. Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, pp. 306-12.

۲۳- الواح حضرة بهاء الله، ص ۷۶.

۲۴- ایضاً، ص ۷۷.

۲۵- ایضاً.

۲۶- ایضاً، ص ۷۸.

27- Zeynep Çelik, *The Remaking of Istanbul: Portrait of an Ottoman City in the Nineteenth Century* (Seattle and London: University of Washington Press, 1986), p. 37.

در مأخذ دیگری جمعیت استانبول طبق سرشماری سال ۱۸۸۵، ۸۷۴,۰۰۰ نفر ذکر شده و به این مأخذ در اثر زیر استناد شده: Alan Duben and Cem Behar, *Istanbul households: Marriage, family and fertility, 1880-1940* (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), pp. 25, 192. باید توجه نمود که سرشماری جمعیت در استانبول چند سال به طول می انجامیده و ۱۸۸۵ صرفاً تاریخی است که در دفاتر ثبت قید شده است (ایضاً، ص ۱۵).

28- Duben and Behar, *Istanbul households*, pp. 17-18, 24.

29- Ibid., p. 193.

30- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 38.

31- O. N. Ergin, *Mecelle-i Umur-u Belediye*, 5 vols. (Istanbul: 1914-22), vol. 1, pp. 1259-1309, 1317-32, cited in Çelik, *Remaking of Istanbul*, pp. 52-53.

32- H. İnalçık, "ISTANBUL," *EI*<sup>2</sup>.

33- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 55.

در مقاله "ISTANBUL" در *EI*<sup>2</sup> تاریخ حریق هجا پاشا ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۸۲ هـ / ۱۹ سپتامبر ۱۸۶۵ م ذکر شده است. ۳۴- نمره ۵۷۸، مورخ پنجشنبه ۴ رجب ۱۲۸۲ هـ ق (۲۳ نوامبر ۱۸۶۵ م)، ص ۹. این خبر ترجمه گزارش منتشر شده در یک روزنامه فرانسوی است.

۳۵- پرا نام اروپائی این قسمت از گالاتا است. نام ترکی آن بی اغلو (Beyoğlu) است.

36- Pisani to Elliot, 8 June 1870, PRO FO 195/968, cited in Steven T. Rosenthal, *The Politics of Dependency: Urban Reform in Istanbul* (Westport and London: Greenwood Press, 1980), p. 186.

37- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 64; Rosenthal, *Politics of Dependency*, pp. 185-86.

38- Edmondo de Amicis, *Constantinople* (Philadelphia: 1896), vol. 2, p. 98, cited in Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 53.

39- *Promised Day Is Come*, p. 61.

40- Suraiya Faroqhi, Bruce McGowan, Donald Quataert and Şevket Pamuk, *An Economic and Social History of the Ottoman Empire, Vol. 2: 1600-1914* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997), p. 787.

۴۱- ن ک به: "ISTANBUL". İnalçık, مطابق این مأخذ، بروز طاعون در دهه ۱۸۳۰ در استانبول در سال ۱۸۳۷ (به جای ۱۸۳۶) روی داده است. این تاریخ احتمالاً صحیح نمی باشد چون در برخی منابع دیگر ذکر ۱۸۳۶ رفته است. از جمله مطابق مأخذ زیر در سال مزبور حدود ۳۰,۰۰۰ نفر در اثر طاعون در استانبول درگذشتند: Faroqhi, et al., *An Economic and Social History of the Ottoman Empire*, vol. 2, p. 787. با مراجعه به نشریات آن ایام و نیز گزارش های دیپلمات های خارجی مقیم استانبول می توان اطلاعات دقیق تری در این مورد به دست آورد.

۴۲- ن ک به: "ISTANBUL", İnalçık. در برخی منابع آمار تلفات بیشتر و بین ۲۰۰,۰۰۰ تا ۳۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زده شده است (ایضاً).

۴۳- الواح حضرة بهله الله، ص ۸۰.

۴۴- ایضاً، ص ۸۱.

۴۵- ایضاً، صص ۸۲-۸۳.

۴۶- ایضاً، ص ۸۴.

۴۷- "بین باشی" که در لوح رئیس فارسی آمده (الواح حضرة بهله الله، ص ۸۴؛ دریای دانش، ص ۵۴؛ مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۱۳) کلمه ای ترکی و به معنی سرگرد می باشد و حضرت ولی امرالله نیز در *God Passes By* از عمر افندی با عنوان major یاد فرموده اند (ص ۱۸۱). کلمه "مین باشی" که از جمله در لوحی به امضای خادم آمده (ن ک به فیضی، حضرت بهله الله، ص ۲۰۷) صورت دیگری از کلمه "بین باشی" است. اعراب کلمه "بین باشی" را گاه "بک باشی" تلفظ می کنند و ظاهراً در تاریخ نیل هم در مورد عمر افندی کلمه "بک باشی" آمده است. آقای بالیوزی در کتاب خود (H. M. Balyuzi, *Bah' u'llāh: The King of Glory* [Oxford: George Ronald, 1980], p. 263) "بک باشی" نوشته اند. "بین باشی" به معنی رئیس و سردهسته هزار نفر می باشد. در مورد این کلمه ن ک به: B. Lewis, "BINBASHI," *EI*<sup>2</sup>.



۴۸- الواح حضرة بهاء الله، ۸۴-۸۵.

۴۹- ايضاً، صص ۸۵-۸۶.

۵۰- در مورد اين سه نفر از اصحاب نك كه به فيضی، حضرت بهاء الله، صص ۲۰۴-۲۰۹ و نیز كتاب آقای بالیوزی:

. Bahá'u'lláh: The King of Glory, p. 283

۵۱- الواح حضرة بهاء الله، ص ۸۷.

۵۲- در تهیه شرح حال عالی پاشا از مقاله منتشره در "دائرة المعارف اسلام" بیش از دیگر منابع استفاده شده است:

. H. Bowen, "ĀLĪ PAŞHĀ MUHAMMAD AMĪN," *IEI*

۵۳- ۴۶۲. برای ملاحظه اصل بیان مبارک نك كه به ۲۳۱-۳۲. *God Passes By*, pp.

۵۴- به فرموده حضرت ولی امرالله، سقوط عالی پاشا علاوه بر لوح فواد، در لوح رئیس فارسی نیز پیشگونی شده

است. نك كه به Shoghi Effendi, *God Passes By*, p. 208. در مورد سقوط عالی پاشا همچنین نك كه به لوح

مبارک حضرت بهاء الله نازله از لسان خادم، اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۵۵- لوح فواد چندین بار در ضمن کتاب مبین و آخرین بار در مجموعه آیات یتنات به طبع رسیده است. نك كه به

حضرت بهاء الله، کتاب مبین (بمبئی: نسخه استنساخ شده در ۱۳۰۸ هـ ق)، صص ۲۱۰-۲۱۴؛ (دانداس: مؤسسه معارف

بهائی، ۱۵۳ ب، ۱۹۹۶ م)، صص ۱۶۷-۱۶۹؛ حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، آیات یتنات: مجموعه آثار مبارکه

نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیل ابن نبیل قزوینی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۶ ب، ۱۹۹۹ م)،

صص ۲۳-۲۴.

۵۶- فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۵، ص ۶.

۵۷- نك كه به مقاله دکتر وحید رافتی، "نبیل اعظم زرنندی"، خوشه‌هایی از خرم‌نای ادب و هنر (۷) (لندگ: انجمن

ادب و هنر، ۱۵۳ ب، ۱۹۹۶ م)، ص ۳۷. اما جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحق (ج ۵، ص ۱۰۱) می‌نویسد كه نبیل

مدت چهار ماه در قدس و بیت اللحم و خلیل الرحمن بسر برد.

۵۸- نك كه به زیر نویس صفحه ۱۰۲ از مجلد پنجم ظهور الحق، اثر جناب فاضل مازندرانی.

۵۹- شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر، عبدالعلی علانی، تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۳۱ ب)، ص ۲۹۰.

۶۰- ايضاً، صص ۲۹۴.

۶۱- جناب ادیب طاهرزاده می‌نویسد كه لوح فواد در سال ۱۸۶۹ م در عكا نازل شده ولی مأخذ خود را به دست

نمی‌دهند. شاید ایشان تاریخ نزول لوح فواد را بر مبنای تاریخ درگذشت فواد پاشا تعیین کرده باشند. نك كه به: Adib

. Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1977), vol. 2, p. 375n

۶۲- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۵۵ (لوح خطاب به ملا علی بجزستانی، مورخ ۱۲ جمادی الثاني

(۱۲۹۳).

۶۳- تاریخ سمندر، صص ۲۹۰-۲۹۱. نیز نك كه به ۲۵۴. *Bahá'u'lláh: The King of Glory*, p. 254 . Balyuzi,

۶۴- آیات یتنات، صص ۲۳-۲۴.

۶۵- ايضاً، ص ۲۴. لازم به تذکر است كه در نسخه‌ای از لوح فواد كه در ضمن کتاب مبین طبع بمبئی به چاپ

رسیده "نعل" (بدون تشدید) آمده است (ص ۲۱۲). اما در نسخه منتشره در مجموعه آیات یتنات و نیز طبع جدید

کتاب مبین منتشره در دانداس (کانادا) کلمه "نعل" به تشدید زاء آمده است. در نسخه اصلی لوح فواد كه احتمالاً به

خط حضرت عبدالبهاء یا ناقص اکبر است نیز "نعل" نوشته شده است. از آقای روح الله سمندری كه فتوکپی این نسخه

را برای این عبد فرستادند سپاسگزارم.

۶۶- در این مورد از جمله نك كه به بیان حضرت ولی امرالله در توقيع قد ظهر يوم الميعاد (به انگلیسی)، ص ۶۲.

۶۷- آیات ینتات، ص ۲۴.

۶۸- حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (پراگ: Zero Palm Press، ۱۴۸ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۲۶۰.

۶۹- حضرت بهاء الله، المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی بهه الله (سن پترزبورگ: دارالعلوم، ۱۹۰۸ م)، ص ۱۴۱.

۷۰- ص ۱۶۴.

۷۱- آیات ینتات، ص ۲۴. همچنان که در متن مقاله آمده به نظر این عبد محتمل است که اشارات نقل شده از لوح فؤاد راجع به ازل باشد. اما جناب اشراق خاوری در این مورد نظر دیگری ابراز نموده‌اند. ایشان در جزء دوم از قسمت دوم کتاب گنج شایگان که هنوز به طبع نرسیده است توضیحاتی در مورد اشارات موجود در لوح مرقوم نموده‌اند. به نظر ایشان عباراتی که در متن مقاله آمده در اشاره به آقا محمد علی اصفهانی است. آقای اشراق خاوری می‌نویسند: «شخص دیگری که در باره او می‌فرمایند پس از آنکه خداوند [آنچه را] می‌خواست به او عنایت فرمود از حق اعراض کرد و به نفاق قیام نمود، آقا محمد علی اصفهانی است و این غیر از آقا محمد علی تنباکو فروش... است» (سفینه عرفان (۳) [دارمشتات: عصر جدید، ۱۵۷ ب، ۲۰۰۰ م]، ص ۲۱۱). ایشان اضافه می‌کنند که شرح اقدامات مغرضانه آقا محمد علی اصفهانی را در جلد اول محاضرات آورده‌اند (ن ک به عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات، نشر سوم [لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۵۰ ب، ۱۹۹۴ م]، دو مجلد در یک مجلد، صص ۲۱۱-۲۱۲).

تا جایی که این عبد اطلاع دارد اقدامات سوء آقا محمد علی اصفهانی در استانبول مربوط به اواخر دوره‌ای است که جناب نیل ابن نیل در این شهر اقامت داشتند (۱۲۹۹-۱۳۰۷ ه ق) و ظاهراً الواح مبارکه‌ای که در آنها نام وی ذکر شده و یا به اقداماتش اشاره گردیده مربوط به این ایام است. از این رو به نظر این عبد محتمل نیست که اشارات لوح مبارک فؤاد که در حدود اوائل ۱۲۸۷ ه ق، یعنی سال‌ها قبل از بروز فساد آقا محمد علی اصفهانی نازل شده راجع به وی باشد. در مورد آقا محمد علی اصفهانی و اعمال او و همراهانش از جمله ن ک به الواح مبارکه نازله از قلم اعلی در: آیات ینتات، ص ۳۱۴؛ اقتدارات، صص ۱۴-۱۵؛ لثالی الحکمة، ج ۳، صص ۲۶۶-۲۶۹، ۳۲۴-۳۲۶؛ پژوهشنامه، سال دوم، شماره اول (پائیز ۱۵۴ ب، ۱۳۷۶ ه ش)، صص ۹۳-۹۴. قسمت‌هایی از دو لوح مندرج در لثالی الحکمة به همراه برخی الواح دیگر در کتاب لثالی درخشان (صص ۱۱۲-۱۱۷) نیز آمده است (محمد علی فیضی، لثالی درخشان [شیراز: بی‌ناشر، ۱۲۳ ب، ۱۳۴۵ ه ش]). همچنین ن ک به شرحی که آقا میرزا عبدالحسین سمندرزاده در تاریخ خود نوشته‌اند: تاریخ سمندر و ملحقات، صص ۳۹۹-۴۱۱، ۴۱۹-۴۲۴.

۷۲- آیات ینتات، ص ۲۴.

۷۳- مقصود از لوح سمندر همان لوح فؤاد است.

۷۴- ابوالفضل گلپایگانی، فصل الخطاب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۱ ب، ۱۹۹۵ م)، ص ۳۳۴.

۷۵- میرزا ابوالفضائل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطلة عن حیل الاعدله (تاشکند: بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، صص ۴۴-۴۵. برای ملاحظه شرحی که جناب ابوالفضائل در این مورد در اثر دیگر خود یعنی کتاب حجج البهیة نگاشته‌اند ن ک به اشراق خاوری، محاضرات، صص ۶۰۲-۶۰۳.

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی نیز که شرح حال جناب ابوالفضائل را مرقوم نموده‌اند شرح این واقعه را در اثر خود آورده‌اند. اما میان مطالبی که ایشان نگاشته‌اند با آنچه جناب ابوالفضائل خود تحریر نموده‌اند تفاوت مختصری موجود است. برای ملاحظه شرحی که جناب حاجی میرزا حیدر علی نوشته‌اند ن ک به اثر آقای طاهرزاده: Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1983), vol. 3, pp. 99-104.

۷۶- شرح حال فؤاد پاشا از جمله از این منبع استخراج شده است: R. H. Davison, "FU'AD PASHA," *ETC.*

۷۷- حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، صص ۴۶۱-۴۶۲. برای ملاحظه اصل انگلیسی بیان مبارک ن ک به

*God Passes By*, p. 231. آقای طاهرزاده در کتاب خود می‌نویسد که فؤاد پاشا در ۱۸۶۹ یعنی مدّت کوتاهی قبل از فوتش خلع شده است (Taherzadeh, *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, p. 87). ظاهراً این مطلب صحیح نیست و حضرت ولیّ امرالله نیز در عبارتی که از کتاب قرن بدیع نقل شد به عزل فؤاد پاشا اشاره‌ای نفرموده‌اند.

۷۸- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ج ۲، ذیل عبارت "بدیع"، صص ۳۳-۳۴ (به نقل از معرفی کوتاهی که دکتر وحید بهمدی در باره کتاب بدیع تهیه نموده‌اند و در سه صفحه در خانمه طبع اخیر این اثر چاپ شده است).

79- Taherzadeh, *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2, pp. 370-71.

- ۸۰- حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص ۳۷.
- ۸۱- ایضاً، ص ۶۵. همچنین ن ک به صص ۱۷۹، ۱۹۲ و غیره.
- ۸۲- صص ۷۳-۷۴، ۱۰۹، ۱۷۴.
- ۸۳- حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، صص ۹۰-۹۱.
- ۸۴- ایضاً، ص ۱۰۰.
- ۸۵- فاضل مازندرانی، ظهور الحقّ، ج ۵، ص ۱۰۲، زیرنویس.
- ۸۶- توقیعات مبارکه، ص ۲۵۹.
- ۸۷- ن ک به Shoghi Effendi, *Promised Day Is Come*, p. 62. احتمالاً از "لوح رئیس" در بیان مبارک مقصود لوح رئیس عربی است که پس از خروج از ادرنه و قبل از رسیدن به عکاء از قلم اعلیٰ نازل شده است.
- ۸۸- در تهیه مطالب این قسمت از منابع مختلف و از جمله از مقالات زیر استفاده شده است:  
J. H. Kramers, "OTHMĀNLĪ: I. Political and dynastic history," *EJ*<sup>2</sup>; R. Mantran, "ATATÜRK," *ibid.*; Stanford Jay Shaw and Malcolm Edward Yapp, "Ottoman Empire and Turkey, History of the," *Encyclopædia Britannica*, 15th ed.
- ۸۹- مقامات رسمی علت مرگ وی را خودکشی اعلان نمودند. در توقیع *Promised Day Is Come* (ص ۶۳) حضرت ولیّ امرالله قتل سلطان عبدالعزیز را چهار روز پس از خلع وی مرقوم فرموده‌اند.
- ۹۰- حضرت ولیّ امرالله، توقیعات مبارکه، ص ۱۷۴؛ صدری نوابزاده اردکانی، مطالبی در باره تاریخ نیل زرنندی، مطالعه معارف بهائی، جزوه هجدهم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، صص ۶۸-۶۹. این بیانات را نیل در تاریخ خویش نقل نموده است.
- ۹۱- اشراق‌خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۸.
- ۹۲- باید توجه داشت که برخی از تحولات یاد شده در متن مقاله چند مرحله مختلف را در بر می‌گرفته و تاریخ‌های ذکر شده ناظر به یکی از این سلسله وقایع است. برای مثال کریت در سال ۱۹۰۸ اتحاد خود را با یونان اعلان نمود، اما نخست در سال ۱۹۱۲ این امر از طرف یونان پذیرفته شد و سپس بعد از جنگ بالکان، دولت عثمانی رسماً به جدائی این جزیره از خاک عثمانی گردن نهاد. با مثلاً حمله ایتالیا به طرابلس در سال ۱۹۱۱ روی داد، و سپس طبق قرارداد اوشی (Ouchy، بندر لوزان) (۱۹۱۲)، این سرزمین از متصرفات ایتالیا شناخته شد.
- ۹۳- قتل عام ارامنه در طی این جنگ روی داد.
- ۹۴- محمود زرقاتی، بدائع الآثار (بمبئی: ۱۹۲۱ م)، ج ۲، ص ۱۰۱. همچنین ن ک به ص ۱۹۶ از این اثر.
- ۹۵- لوح خطاب به میرزا آقای افنان (اشراق‌خاوری، نورین نثرین، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ ایضاً، مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۸۱-۱۸۲). قسمتی از این لوح مبارک قبلاً در آغاز مقاله حاضر نقل شد. شاید مقصود از "رئیس" در این بیان مبارک سلطان عبدالعزیز باشد چه که در لوح مبارک ذکر "اتباع" و "ممالک او" آمده است (به نظر آقای ادیب طاهرزاده "رئیس" در این لوح عالی پاشا است. ن ک به *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, p. 37).